

# کلاغها



نوشته‌ی نادر ابراهیمی  
نقاشی از نورالدین زرین کلک



# کلاغ ها

نوشته‌ی نادر ابراهیمی

نقاشی از نورالدین زرین کلاک



سازمان انتشارات

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

خیابان نعلبند طابوس، خیابان صوم، شماره‌ی ۳۱، تهران

چاپ اول اسفند ۱۳۴۸

چاپ دوم مردادماه ۱۳۵۲

کتابه‌ی حقوق محفوظ است



درخت چنار با سرو سبز دوست بود.

توی همین دهکده پرنده‌ی کوچک قشنگی زندگی می‌کرد به نام «چرخ‌ریسک». و این پرنده‌ی کوچک کارش نامه‌رسانی بود.

سال‌های سال بود که پرنده و چنار و سرو، خوب و خوش در کنار هم زندگی می‌کردند.

آب و خاک به درختان خوراک می‌دادند و پرنده برای آنها آوازهای خوب می‌خواند.

اینطور زندگی می‌کردند تا اینکه یک روز صبح، همه چیز بهم ریخت.

و دهکده‌ی آرام، پُر از کلاغ شد.



هزار سال پیش نبود، صدسال پیش هم نبود، پارسال بود یا دوسال پیش. نمی‌دانم. شاید هم چهار پنج سال پیش.

در گوشه‌یی از سرزمین ما دهکده‌یی بود.

در این دهکده باغی بود.

در این باغ، درخت قشنگ سبزی بود به نام سرو. و در

باغ دیگری، کنار جوی آب، توی همین دهکده درخت چناری

بود بزرگ و بلند.

نمی‌دانید چقدر کلاغ: دسته دسته، هزار هزار، باجیغ و داد و قار قار.

روزی که کلاغ‌ها آمدند چرخ‌ریسک، نامهرسان مهربان، از دل و جان به آنها خوش آمد گفت: کلاغ‌ها، کلاغ‌های خوب و محترم! به خانه‌ی قشنگ ما خوش آمدید. چقدر محبت کردید که همه باهم آمدید. قدمتان روی چشم. قدمتان روی هرشاخه و برگ. کاش که اینجا به شما خوش بگذرد. ببخشید خیلی که می‌خواهم چیزی بپرسم از شما. آیا برای همیشه در ده ما می‌مانید یا فقط دوسه‌روزی به مهمانی آمده‌اید؟ یکی از کلاغ‌ها خندید: «قاه قاه قاه.» و گفت:

این پرنده چه حرف‌های خنکی می‌زند. خیال می‌کند دهکده مال اوست. خیال می‌کند درخت‌ها را خریده. و یکی دیگر گفت:

آهای پرنده! یادت باشد. ما به هر جاکه بخواهیم می‌رویم. هر قدر بخواهیم می‌مانیم. هر کاری که دوست داشته باشیم می‌کنیم.

و همه‌ی کلاغ‌ها با هم خندیدند: قاه قاه قاه قاه.

پرنده‌ی کوچک هیچ دلگیر نشد. با خودش فکر کرد:

«چه کار می‌شود کرد. این حتماً اخلاق آنهاست.»

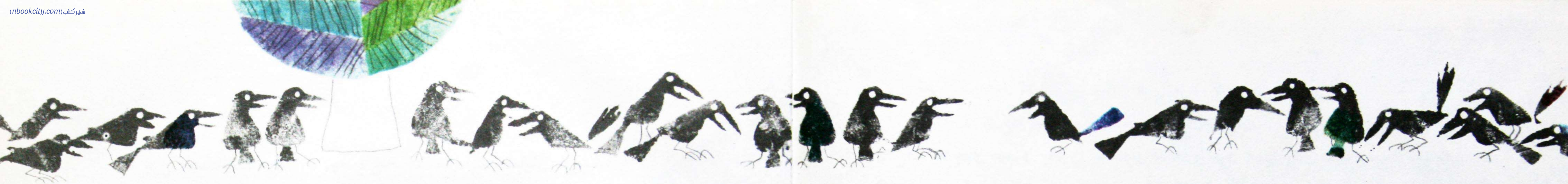
اما وقتی یکی از کلاغ‌ها بانوکش لانه‌ی قشنگ او را کند و از درخت پایین انداخت، پرنده کمی غصه‌دار شد. باوجود این باز هم شکایتی نکرد. و فکر کرد: «باشد. عیبی ندارد. شاید این هم عادت کلاغ‌هاست که لانه‌ی پرندگان کوچک را خراب کنند. برای من، که اینقدر کوچکم، هر برگ، لانه‌ی است.» رفت و در سایه‌ی یک برگ کوچک چنار، خود را به خواب زد. درخت بلند چنار که حال و روز پرنده‌ی کوچک را دید گفت: چرخ‌ریسک مهربان! از که قهر کرده‌ی که این وقت روز خودت را به خواب می‌زنی؟

پرنده‌ی دل شکسته گفت: لانه‌ام را کلاغ‌ها خراب کرده‌اند.

یکی دو روز بعد، تمام کلاغ‌ها، از دوستی سرو و چنار باخبر شدند. رفتند، روی چمن‌ها نشستند و گفتند:

دوستی؟ این دیگر چه قصه‌ی است که درخت‌ها درست کرده‌اند؟





چرخ ريسك كه در كناري نشسته بود گفت: كلاغ‌هاى محترم! اين، قصه‌ى تازه‌يى نيست. سال‌هاست كه آنها دوستان يكديگرند.

اما، صداى نازك پرنده در ميان قار قار كلاغ‌ها ناپديد شد.

آنها كمى آهسته گفت و گو كردند و بعد رفتند و روى سرو سبز نشستند.

يكى گفت: حالا، باور كرديد كه من دروغ نمى‌گفتم؟ درخت بلند چنار با درخت انجير كنار ديوار دوست شده است. من امروز نامه‌يى چنار را براى درخت انجير بردم.

يكى ديگر از كلاغ‌ها گفت: بله، درست است. اما من فكر مى‌كردم كه چنار بلند دوست سرو است.

چرخ ريسك به من اينطور گفته بود.

چنار بلند با سرو دوست بود، ولى ديگر از دست او خسته شده است.

چرخ ريسك فكر كرد كه شايد كلاغ‌ها شوخى مى‌كنند. به خودش گفت:

اين كلاغ‌ها شوخى خوب هم بلد نيستند.

سرو سبز گفت: شما كلاغ‌ها چه دروغ‌ها از خودتان در مى‌آوريد؟ اما بدانيد كه دوستي ما به حرف

كلاغ‌ها از ميان نمى‌رود.

پرنده‌يى كوچك از اين جواب شاد شد؛ اما كلاغ اول گفت: دروغ؟ چرا به ما بي‌احترامى مى‌كنيد

خانم سرو؟ اجازه مى‌دهيد آن نامه را بياورم برايتان بخوانم؟



درخت سپیدار خشک را بیاندازند من شما را ندیده بودم، و گرنه ممکن نبود با درخت سرو دوست بشوم. ببینید. او آنقدر خود خواه است که دلش می خواهد زمستان هم سبز باشد.»

سرو گفت: این که عیب من نیست. لباس سبز تنها لباس من است.

— بگذریم. . . چیزهای دیگری هم نوشته است؛ اما اگر بخوانم، سرو بیشتر غصه دار می شود. سرو، دلشکسته گفت: اگر راست بگویند شاخه های من، حتماً از غصه خم می شود.

— نه. . . نه ای سرو سبز! حرف هایشان را باور نکن. خودت را تکانی بده و مگذار این پرندگان بد روی شاخه های خوب تو به گفت و گو بنشینند.

سرو فکری کرد و گفت:

کلاغها! بروید به درخت بلند بگویید من شادم که او دوست تازه یی پیدا کرده است. من می خواهم که او خوش باشد. و هر دوست تازه، شادی تازه ییست.

پرنده ی کوچک گفت:

من این پیام را برای درخت بلند می برم. او به قدر تو ساده نیست. او فریب کلاغها را نمی خورد. او کلاغها را بهتر از تو می شناسد، و فرصت دو بهم زنی به آنها نمی دهد. این پرندگان نامهربان می خواهند دوستی ها را از میان بردارند. و تو، سرو سبز مهربان! بدان نوك تمام پرنده های بد به سنگت می خورد.



چرخ ريسك گفت: واه . . . چه دروغها. . . مثل اینکه نمایش می دهند.

کلاغ رفت و با برگ سبزی که از شاخه ی چنار کنده بود باز گشت.

— گوش کنید تا برایتان بخوانم: «درخت انجیر سر بزیر! خیلی

وقت بود که می خواستم برای شما نامه بدهم؛ ولی این پرنده ی کوچک

قابل اعتماد نیست. حالا که کلاغها، پرندگان خوب، به اینجا سفر

کرده اند من نامه ام را برایتان می فرستم. راستی که شما،

درخت انجیر نازنین، چقدر سر بزیر و زیبا هستید. حیف

که ما به هم نزدیک نیستیم. و من مجبورم روز و شب،

سرو را نگاه کنم که نزدیک من است. این سرو، چقدر خود

خواه است. سال پیش چندین نامه برای او فرستادم،

ولی او هیچ جوابی به من نداد.»

سرو فریاد زد: این حرف، راست نیست. باور کنید!

من برگ های او را می خواندم و جواب می دادم. پرنده ی کوچک!

مگر تو نامه های مرا به چنار بلند نمی رساندی؟

— چرا، چرا، می رساندم. حرف کلاغها را هیچ وقت باور نکن.

سرو از کلاغ خواهش کرد که بقیه ی نامه را نخواند؛ اما کلاغ،

برگ را برگرداند و روی دیگرش را خواند: «دوست من، درخت انجیر! پیش از آنکه



اما، صدای نازک پرنده در میان قار قار کلاغها ناپدید شد.  
آنها رفتند و بر سر درخت بلند نشستند. چرخ ریسک می خواست داستان را برای او بگوید اما کلاغها  
امان ندادند.

یکی گفت: حالا فهمیدید که سرو سبز با درخت سر به زیر انجیر دوست شده است؟  
پرنده‌ی کوچک با گریه گفت:

وای بر شما! چرا خجالت نمی کشید؟ آخر این که زندگی نشد.

کلاغ دیگر گفت: شنیدید که سرو چه پیامی برای درخت چنار فرستاد؟ من که نمی توانم چنار  
را با خبر کنم. دلم برای او می سوزد.

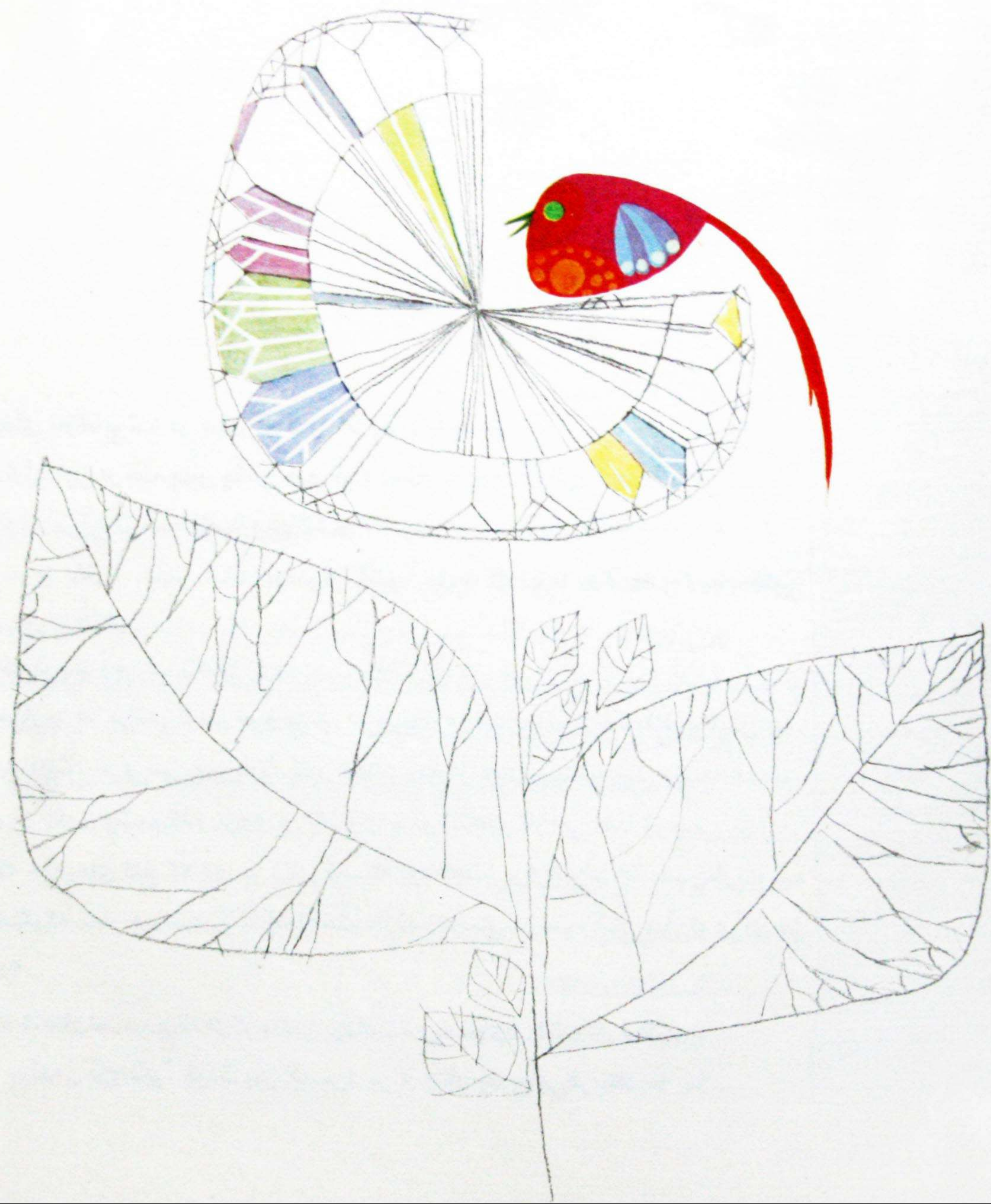
درخت بلند جواب داد: کلاغها، کلاغها! من شما را خوب می شناسم. گم شوید و پا از روی  
شاخه‌های من بردارید. سرو سبز با من آنقدر مهربان است که هرگز حرف بدی به من نمی زند.

کاش که اینطور بود؛ اما بیا و نامه‌یی برای او بده. ببین چگونه نامه‌ات را جواب می دهد.  
چرخ ریسک گفت: نامه را من می برم.

هیچ عیبی ندارد. ما اجازه می دهیم، با اینکه مدت‌هاست تو پیام‌های سرورا به درخت بلند نمی رسانی.  
چنار، روی برگ‌ی نوشت: سرو سبز مهربان من! ما همیشه دوستان خوب هم بوده ایم، و خواهیم بود.  
وقتی چرخ ریسک نامه را برداشت و پرواز کرد آسمان را دید که پر از کلاغ است.

کلاغها دسته‌دسته، هزار هزار، با جیغ و داد و قارقار همراه او بودند.  
پرنده‌ی کوچک فریاد زد:

«از جلوی من کنار بروید. راه مرا باز کنید!» اما کلاغها نامه را از چنگ او درآوردند، بازگشتند



و به چنار گفتند: این هم نامه‌ات. سرو، آن را خوانده پاره کرد.  
پرنده‌ی رنگین‌غمگین: که تمام تنش درد می‌کرد، رفت روی شاخه‌ی کوتاه درختی نشست و شروع کرد  
به آواز خواندن: «کلاغ‌ها، کلاغ‌ها! کلاغ‌های بد! از این همه دروغ گفتن و میان دوستان خوب را به هم زدن  
چه فایده؟ از اینکه بشکنید قلبِ خوبِ این درخت‌های خوب را چه فایده؟ چه فایده کلاغ‌ها، کلاغ‌های بد؟»  
درخت بلند چنار باز هم دلش نمی‌خواست حرف کلاغ‌ها را باور کند. پرنده‌ی کوچک را صدا کرد و  
گفت: برو به سرو من بگو که می‌تواند با تمام درخت‌های دنیا دوستی کند. من هم یکی از تمام درخت‌ها.  
چرخ ریسک برخاست و گروه کلاغ‌ها با او همراه شدند و بر سر سرو شاد نشستند. پرنده‌ی رنگین  
فریاد زد: آخر بگذارید من هم حرفم را بزنم!





اما صدای نازک پرنده در میان قار قار کلاغها ناپدید شد.

کلاغ اول: این درخت چنار چقدر خود خواه است.

کلاغ دوم: حرفی نزنید، دل سرو می شکند.

کلاغ سوم: بله. . . بهتر است فراموش کنیم. بیایید از اینجا برویم؛ برویم به جایی که از دوستی خبری باشد.

پرندهی کوچک زیر لب نالید: زودتر. . . زودتر. . .

کلاغ چهارم: اما من نمی توانم حرف نزوم. سرو بیچاره باید بداند درخت بلند برایش چه پیامی فرستاده است. سرو سبز مهربان! چنار گفت: «من از دوستی با تو خیلی خسته شده ام. دلم می خواهد از جلوی چشم کنار بروی و بگذاری با درخت های تازه یی آشنا شوم.»

سرو، که حرف های تلخ کلاغها بر دلش نشست، گفت: بروید به درخت بلند چنار بگویید من آنقدر قشنگم که تمام درخت های باغها دوستم دارند. دوستی درخت زشتی مثل تو برای من چه فایده دارد؟

کلاغها شادمان شدند، پرندهی کوچک را برداشتند و به سوی درخت چنار رفتند.

– تو، پرندهی دروغگو! خودت بگو که سرو برای چنار چه پیامی فرستاد.

– نمی گویم، هیچ وقت نمی گویم.

– درخت بلند! جواب سرو اینست: «من آنقدر قشنگم که تمام درخت های باغها دوستم دارند. دوستی درخت زشتی مثل تو برای من چه فایده دارد؟»

چرخ ریسک، گریان گفت: «حرف هایشان را باور نکن. آنها تو را آزار می دهند» و کلاغی با خشم فریاد زد: چرخ ریسک دروغگو! آیا ماعین حرف های سرو را برای درخت بلند نگفتیم؟ پرندهی کوچک جواب داد: چرا، اما. . .

کلاغها فرصت ندادند که چرخ ریسک حرفش را تمام کند، و سرو صدایی بزرگت به راه انداختند.

– برویم، برویم، برویم. . .

– قار قار قار. . .

– از اینجا برویم.

– برویم به جایی که از دوستی خبری باشد.

– قار قار قار. . .

چرخ ريسك  
 كه درمانده بود  
 سرش را در ميان  
 شاخه‌هاى سرو فرو مى‌كرد و  
 مى‌گفت:

«برپا بمان اى سرو! من، با آواز خوبم  
 براى تو قصه مى‌گويم من با بال‌هاى كوچكم  
 ترا باد مى‌زنم من با پرهاى رنگينم  
 ترا مى‌آرايم  
 من، سرانجام، يك روز براى تو نامه‌ى خوبى مى‌آورم.  
 برپا بمان اى سرو!  
 و مگذار كه كلاغ‌هاى بد كارشان را پيش ببرند.»



روزها،  
 و روزها،  
 كلاغ‌ها بر سر  
 سرو ساده و درخت  
 بلند مى‌نشستند و  
 آوازاى پر كينه مى‌خواندند.

پرنده‌ى كوچك غمگين، گاه روى  
 سرو مى‌نشست، و گاه، روى شاخه‌هاى  
 نيمه‌خشك چنار، و به آنها مى‌گفت: درخت‌ها،  
 رخت‌هاى خوب! حرف‌هاى مرا بشنويد و باور كنيد.

اما ديگر  
 نه سرو به او گوش  
 مى‌سپرد نه درخت بلند.  
 سرو به خود مى‌گفت: بدون  
 دوستى درخت بلند، من هيچ چيز  
 را دوست ندارم. و چنار بلند، در باغ  
 ديگر، کنار جوى آب، با خود مى‌گفت:  
 زندگى بدون دوستى چه خاصيت دارد؟  
 چنار، آهسته آهسته ريشه‌هايش را از خاك بيرون-  
 كشيد و در هواى داغ تابستان ننگه داشت. ريشه‌ها چيزى  
 نمانده بود كه از بى‌ابى و آفتاب خشك شوند. قنات دهكده، درخت  
 بلند را كه چنين ديد به جوى آب گفت: سيرابش كن. مگذار خشك  
 شود! هر چقدر كه آب مى‌خواهد به او بده! جوى، هر چه آب داشت به زمين  
 بخشيد و گفت: زمين، اى زمين خوب! مگذار درخت بلند تشنه بماند. او به زودى  
 خشك مى‌شود. زمين گفت: افسوس! اين درخت، بيشتر ريشه‌هايش را از من پس گرفته-  
 است. من نمى‌توانم كارى بكنم. سرو سبز از کنار ديوار باغ، درخت بلند را ديد كه سخت بيمار-  
 است. تحملش تمام شد و با نخستين باد تند پاييزى، كمر خم كرد. ديگر چيزى نمانده بود كه بشكند.



و گاهی برگ‌های خشک درخت چنار را مثل دانه از روی زمین برمیچید، به هر دو روی آنها نگاهی می‌کرد و با خود می‌گفت: حیف‌که اشک، جلوی چشم‌هایم را گرفته‌است و نمی‌گذارد برگ‌ها را بخوانم. شاید در میان آنها نامه‌ی خوبی هم برای سرو باشد.

سرانجام، وقتی چرخ‌ریسک دانست که به تنهایی کاری از پیش‌نمی‌برد و زورش به کلاغ‌ها نمی‌رسد بار سفر بست و به‌راه افتاد. پیش از آنکه دهکده را ترک کند به دیدار دو درخت رفت و گفت: کمی صبر داشته باشید. تاکلاغ‌ها اینجا هستند که کاری از دست من ساخته نیست. می‌روم شاید راهی برای نجات شما پیدا کنم.

درخت‌ها جوابی ندادند و کلاغ‌ها قاه‌قاه خندیدند.

پرنده رفت و رفت تا خسته شد و روی سنگ بزرگی نشست.

سنگ گفت: پرنده‌ی کوچک! چرا اینقدر غمگینی؟ شاید شکارچی‌ها دوستت را شکار کرده‌اند.

پرنده جواب داد: «نه... من برای دو درخت خوب غمگینم.» و داستان کلاغ‌ها را باز گفت.

دل سنگ سوخت و به‌اوراهی رانشان داد: سیم‌رغ، پرنده‌ی بزرگ و نیرومند کوه را خبر کن. شاید او بداند که چه باید کرد.

پرنده گفت: متشکرم، سنگ مهربان. من می‌روم تا آن پرنده‌ی بزرگ را پیدا کنم.

رفت و رفت تا باز خسته شد و بر دامن کوهی فرود آمد.

کوه گفت: پرنده‌ی خسته، چرا اینقدر غمگینی؟ شاید دوست تو را جدا کرده‌اند و به قفس انداخته‌اند.

پرنده جواب داد: «نه... غم من برای خودم نیست.» و داستان کلاغ‌ها را دوباره گفت. و در پایان

به‌پندی که سنگ داده بود اشاره کرد.

کوه گفت: خانه‌ی پرنده‌ی بزرگ، روی سر من است، نوك این قله‌ی بلند.

– متشکرم کوه مهربان. من به‌دیدار آن پرنده می‌روم.

– خوش آمدی رفیق من.



پرنده رفت تا به نوك قله رسيد. خانه‌ی سيمرغ را در ميان برف‌ها شناخت. با صدای نازکش فریاد زد:  
آه... ای پرنده‌ی بزرگ! چرا بی‌خبر نشسته‌یی؟ در سرزمین تو، کلاغ‌ها، با دروغ‌هایشان  
درخت‌ها را شکسته‌اند. درختان خوب در انتظار محبت تو هستند؛ نجاتشان بده.

سيمرغ، سر بالا کشيد و گفت: تو کیستی؟ از کدام «درختان خوب» حرف می‌زنی؟ خانه‌ی مرا چگونه  
پیدا کردی؟

پرنده‌ی کوچک تمام داستان را باز گفت؛ داستان کلاغ‌ها و سنگ او کوه را.  
پرنده‌ی بزرگ خندید و جواب داد: يك سيمرغ تنها هم کاری نمی‌کند. من پرنده‌گان بزرگ شش  
قله را خبر می‌کنم.

روز بعد، سی مرغ بزرگ تیزپر، در کنار هم، به سوی روستا روی آوردند.



باغ به آن باغ می‌رفت و نامه‌های درختان خوب رامی‌رساند. زمین برای جوی آب‌پيامی فرستاد: «درخت بلند، آب را قبول می‌کند.» و جوی، قنات را خبر کرد: «درخت بلند، آب را قبول می‌کند.»

سرو، کمر راست کرد و شادمانه خندید و به چرخ‌ریسک قشنگ گفت:

«روی شاخه‌های من خانه‌ی بساز، و با آواز خوبت برای من قصه‌ی بگو!»

پرنده‌ی رنگین کوچک جشنی به پا کرده بود. از این سو به آن سو می‌پرید و صدای آوازش تمام باغ‌ها را پر کرده بود.

چون زمستان فرا رسید و برف بارید، چنار، به سرو گفت: اکنون من به خواب آرامی فرو می‌روم، آسوده و سبک.

و سرو که جامه‌ی سپید پوشیده بود جواب داد: این هم لباس سفیدی از برف. من دیگر سبز نیستم.

و چنار گفت: چه سفید باشی چه سبز، فرقی نمی‌کند. تو خوبی، همیشه خوبی.

و پرنده‌گان تیزپر به سوی قلعه‌ها و خانه‌های خویش باز گشتند.



پرنده‌ی کوچک سوال کرد: شما با کلاغ‌ها جنگ می‌کنید؟

آنها جواب دادند: نه. . . کلاغ‌ها هرگز با ما روبرو نمی‌شوند. آنها از سایه‌های ما فرار می‌کنند.

و چون سایه‌های پرنده‌گان روی باغ‌های روستا کشیده شد، کلاغ‌ها دسته دسته و هزار هزار، با جیغ و داد و قار قار به سوی جنگل‌های دور و تاریکشان گریختند.

چرخ‌ریسک قشنگ، در قلب خود، جشنی به پا کرده بود.

پرنده‌گان بزرگ روی دیوار باغ‌ها نشستند و ماجرای دروغ‌های کلاغ‌ها

را برای سرو و چنار نیمه خشک، موبه‌مو حکایت کردند. درخت‌ها روح تازه

یافتند. موجی از نشاط و خنده باغ‌ها را فراگرفت. چرخ‌ریسک قشنگ پیایی از این



اما، دوستان من!

یادتان باشد

کلاغ‌ها هنوز

زنده‌اند.

### کتابهایی که تا کنون منتشر شده است:

### نوشتها:

بهرام بیضایی	حقیقت و مرد دانا	فریده فرجام	مهمانهای ناخوانده (چاپ سوم)
م. آزاد	زال و سیمرغ	سیاوش کسرانی	بعد از زمستان در آبادی ما (چاپ دوم)
جواد محاسی	پسرک چشم آبی	فریده فرجام - م. آزاد	عمونوروز (چاپ سوم)
شهرنوش پارسسی پور	قصه‌ی توپک فرمز	مهر داد بهار	جمشیدشاه (چاپ دوم)
سازمان انتشارات کانون	تصویرها	مهر داد بهار	بستون
سازمان انتشارات کانون	نقاشی تخت جمشید	بهرنگ	ماه سواد کرجولو (چاپ پنجم)
سازمان انتشارات کانون	نقش‌های جانوران در آثار تاریخی ایران	نادر ابراهیمی	گل سوز (چاپ دوم)
سازمان انتشارات کانون	نگار آفرید	فریده فرجام	قصه‌ی موشی (چاپ دوم)
سازمان انتشارات کانون	دخترک دریا	م. آزاد	امیرحاجه‌ها (چاپ اول و مهتر نسیم عیار)
نادر ابراهیمی	قصه‌ی گل قالی	محمدعلی سپانلو	(چاپ دوم)
		منوچهر نیستانی	گل اومد بهار اومد (چاپ دوم)
		بهمن دادخواه	گیلان
		رخسار مرزبان	طلسم شهر تاریکی
		م. آ. به آذین	خورشیدخانوم (چاپ دوم)
		سیروس طاهری	شاعر و آفتاب (چاپ دوم)
		غلامحسین ساعدی	گمشده‌ی لب دریا (چاپ دوم)
		نادر ابراهیمی	کلاغها (چاپ دوم)
		فریدون هدایت پور	شهر ماران
		تقی کیارستمی	قهرمان (چاپ دوم)
		نادر ابراهیمی	سنجاب‌ها
		مجید نقیبی	راز کلمه‌ها (چاپ دوم)
		حبار باغچه بان	بابا برفی (چاپ دوم)
		نیمایوشیج	آهو و پرنده‌ها (چاپ دوم)
		داریوش آشوری	پول و اقتصاد
		سازمان انتشارات کانون	پهلوان پهلوانان (چاپ دوم)
			من حرفی دارم که فقط شما بچه‌ها
			باور میکنید
			شعرهایی برای کودکان
			بزی که گم شد
			نوکایی در قفس (چاپ دوم)
			سرگذشت کشور کوچک
			عبدالرزاق پهلوان

### ترجمه‌ها:

غلامرضا امامی	فرزند زمان خویشش باش	فریده فرجام	مهمانهای ناخوانده (چاپ سوم)
مهشید امیرشاهی	داستان اتم (چاپ دوم)	سیاوش کسرانی	بعد از زمستان در آبادی ما (چاپ دوم)
جمیله‌ی صمدی	سرگذشت نفت	فریده فرجام - م. آزاد	عمونوروز (چاپ سوم)
الاحمدی	آفتاب در سیم‌ها	مهر داد بهار	جمشیدشاه (چاپ دوم)
م. آزاد	سلامت مایه‌ی نشاط است (چاپ دوم)	مهر داد بهار	بستون
ثریا کاظمی	کوههای سفید	بهرنگ	ماه سواد کرجولو (چاپ پنجم)
د. قهرمان	کودک، سرباز و دریا (چاپ دوم)	نادر ابراهیمی	گل سوز (چاپ دوم)
لیلی گلستان	بچه‌چطور به دنیا می‌آید	فریده فرجام	قصه‌ی موشی (چاپ دوم)
احمد خواجه نصیر طوسی	کتاب ستارگان	م. آزاد	امیرحاجه‌ها (چاپ اول و مهتر نسیم عیار)
فریدون دولتشاهی	میگل	محمدعلی سپانلو	(چاپ دوم)
ع. نوریان	شهر طلا و سرب	منوچهر نیستانی	گل اومد بهار اومد (چاپ دوم)
هانیه‌الخاص	گیلگمش	بهمن دادخواه	گیلان
ایلین، سگال. م. زمانی	انسان، در گذرگاه تاریخ	رخسار مرزبان	طلسم شهر تاریکی
محمد قاضی	ماجراجوی جوان	م. آ. به آذین	خورشیدخانوم (چاپ دوم)
محمد رضا زمانی	برکه‌ی آتش	سیروس طاهری	شاعر و آفتاب (چاپ دوم)
احمد خواجه نصیر طوسی	دنیای پنهان کودک	غلامحسین ساعدی	گمشده‌ی لب دریا (چاپ دوم)
لیلی گلستان	تیستو	نادر ابراهیمی	کلاغها (چاپ دوم)
		فریدون هدایت پور	شهر ماران
		تقی کیارستمی	قهرمان (چاپ دوم)
		نادر ابراهیمی	سنجاب‌ها
		مجید نقیبی	راز کلمه‌ها (چاپ دوم)
		حبار باغچه بان	بابا برفی (چاپ دوم)
		نیمایوشیج	آهو و پرنده‌ها (چاپ دوم)
		داریوش آشوری	پول و اقتصاد
		سازمان انتشارات کانون	پهلوان پهلوانان (چاپ دوم)
			من حرفی دارم که فقط شما بچه‌ها
			باور میکنید
			شعرهایی برای کودکان
			بزی که گم شد
			نوکایی در قفس (چاپ دوم)
			سرگذشت کشور کوچک
			عبدالرزاق پهلوان



سازمان انتشارات

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

با جلد شمیز ۳۵ ریال

بها:

با جلد اعلا ۵۵ ریال

چاپ و صحافی شرکت افست «سهامی خاص»